

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

سیامک ستوده

۰۷ سپتمبر ۲۰۱۶

تاریخ اسلام

سرنگونی بزرگ ترین امپراتوری های جهان به دست اقوام بدوی

عظیم ترین تحول زمان

دوره ای که از اوائل قرن پنجم میلادی شروع و تا اواخر قرن هفتم ادامه می یابد دورانی است که تغییرات عظیمی در بخش بزرگی از جهان رخ می دهد. در این دوره دو امپراتوری از بزرگ ترین امپراتوری های جهان به دست اقوام بدوی پیرامونی خویش مضمحل و از هم پاشیده می شوند؛ امپراتوری روم در سواحل مدیترانه و امپراتوری ایران در سواحل دجله و فرات. این ها نقاطی است که در آن ها قدیمی ترین تمدن های بشری شکل گرفته و در آن زمان تمرکز ثروت و قدرت در آن ها به اوج خود رسیده بود.

جالب آن است که این پیشرفته ترین و بزرگترین قدرتهای آن زمان، به دست عقب افتاده ترین و بی اهمیت ترین نیروها، یعنی اقوام بدوی اروپا و عربستان سرنگون و غارت می شوند.

اقوام بدوی اروپایی مانند ساکسن ها، ویزی گوتها، فرانک ها، ژرمن ها و ... که مانند اعراب بدوی هنوز در مراحل نهائی گذار به نظام تمدن به سر می بردند، پس از سیصد سال حملات مداوم خود به دروازه های شمالی امپراتوری روم، سرانجام در قرن پنجم میلادی بر آن چیره می شوند. به طوری که در سال ۴۱۵ م. ویزیگوت ها، روم را فتح و امپراتوری روم غربی را ساقط و مورد غارت قرار می دهند.

اعراب بدوی نیز همین کار را در قرن هفتم میلادی با شکست هراکلیوس امپراتور روم شرقی و شکست امپراتوری ساسانی در جنگ قادسیه و سپس فتح و غارت مدائن پایتخت پرشکوه آن انجام می دهند.

به این ترتیب پیشرفته ترین بخش های تمدن به دست عقب افتاده ترین بخش های آن مضمحل و نابود می شوند. حتی می توان باز شدن خطوط دفاعی امپراتوری چینگ در چین در قرن دهم میلادی و سرنگونی نهائی آن به دست اقوام بدوی مغول تحت رهبری چنگیزخان را نیز همچون واقعه ای در ادامه روند سرنگونی بزرگ ترین و ثروتمندترین امپراتوری های جهان در این دوره تاریخی به دست اقوام بدوی و عقب افتاده آن به حساب آورد.

آیا پیروزی مسلمانان بر امپراتوری های جهان امری اتفاقی بود؟

طبیعی است که این وقایع مهم تاریخی بدون علت و صرفاً بر حسب اتفاق رخ نمی دهند، هرچند سرنگونی این بزرگ ترین امپراتوری های جهان به دست اقوام بی اهمیت بدوی در آن زمان، بسیی اعجاب انگیز بود و در تصور کمتر کسی

می گنجید. من جمله به یاد داریم که هنگامی که محمد در جمع سران قریش از هدف خود مبنی بر تابع کردن عجم به دست عرب سخن می گوید، سران قریش با ناباوری او را مورد تمسخر قرار می دهند.

در واقع نیز در آن زمان حتی تصور و فکر پیروزی یک مشت عرب بدوی بر امپراتوری های قدرتمند روم شرقی و ساسانی حتی به مخیله کسی هم راه نمی یافت و در نظر انسان آن زمان، این وقایع، شوکه آور و چیزی در حد معجزه بوده است. حتی جدی نگرفتن اعراب مهاجم و حملات آن ها توسط فرماندهان ارتش های رومی و به خصوص ایرانی و لاقیدی آن ها در تدارک جدی جنگ علیه آن ها که خود یکی از علل شکست شان بود، بی علت نبوده و انعکاس واقعی عدم تعادل وحشتناکی بوده است که میان این دو نیروی متخاصم وجود داشته است.

از یک طرف ارتش های مجرب و تعلیم دیده ایرانی و رومی با تجهیزات و قدرت تدارکاتی عظیم اقتصادی در صحنه بودند و از طرف دیگر گروه های جنگی بدون نظم بدویان که از لحاظ آموزش جنگی، تجهیزات و تاکتیک های نظامی بسی عقب افتاده و ابتدائی بودند. از این رو، دست کم گرفتن یکی توسط دیگری و نتایج حاصل از آن تا حدود زیادی قابل درک و طبیعی به نظر می رسد و از منظر واقعیات عینی نیز چیزی خارج از انتظار نبوده است. همین امر نیز در مورد ارتش قدرتمند و بی نظیر روم غربی در برابر اقوام مهاجم شمال و مرکز اروپا صادق بوده است.

به هر حال و تحت چنین شرایطی بوده است که طی یک دوره دویست ساله، این دسته های نامنظم بدوی موفق به در هم شکستن قدرت نظامی بزرگ ترین قدرت های اقتصادی و نظامی عصر خود شده، با پیروزی های خیره کننده خویش چهره ژئوپولیتیک جهان را دگرگون می کنند.

اما اگر خوب به عمق مسأله نگریسته شود، این پیروزی ها علی رغم ظاهر اعجاب انگیز و غیر قابل تصورشان، از دید یک ناظر آگاه، چندان هم غیر منتظره و خارج از انتظار نبوده، نتیجه اجتناب ناپذیر تکامل ناهماهنگ و عدم تعادل میان ثروت و فقر در سطح جهان و ناشی از ضرورت برقراری نوعی تعادل در جامعه انسانی بوده اند. در نتیجه، آنها ضرورت های اجتناب ناپذیر تاریخی در زمان خود بوده اند که دیر یا زود گریزی از وقوع آن ها نبوده است.

آنچه می تواند در خلال این تحولات اجتناب ناپذیر تا حدودی رنگ اتفاق و حادثه به خود گرفته باشد، نه خود این تحولات، بلکه همزمانی این ضرورت ها با حوادث و افرادی بوده است که وسیله تحقق این تحولات قرار گرفتند. مثلاً اگر در جنگ خندق در اثر یک حادثه غیر قابل پیش بینی، حیلۀ محمد در نزد بنی قریظه بر ملا می شد و آن ها فریب محمد را نمی خوردند و یا اگر در همین جنگ حادثه باد و طوفان و در هم ریختن بساط دیگ و آشپزی سپاه قریش، عدم پیگیری و سست عنصری آن ها در یکسره کردن کار محمد را تشدید نمی کرد و بازگشت آن ها را به مکه تسریع نمی نمود، شاید کار محمد و اسلام در همان مقطع، برای همیشه خاتمه می یافت و تاریخ مسیر دیگری را برای به انجام رساندن ضرورت های خود پیش می گرفت.

ولی همانطور که قبلاً نیز گفته شد، اولاً خود ساده لوحی و سست عنصری بنی قریظه یا قریش، امری اتفاقی نبوده، بلکه انعکاس واقعیت های موجود من جمله ضعف کمی نیروی مسلمانان در برابر قدرت کاملاً برتر دشمنان شان بوده است و در ثانی، به فرض این هم که آن ها را امور اتفاقی در نظر بگیریم، همانطور که گفتیم، در صورت عدم وقوع آن ها و نابودی محمد، تاریخ راه خود را از مسیری دیگر ولی در همان جهت پیش گرفته، از خلال وقایع و افراد دیگری، ضرورت های خود را محقق می ساخت.

بنابراین مسأله اصلی در درک علت پیروزی اسلام و محمد و اقوام بدوی اروپا بر بزرگ ترین قدرت های زمانه خود، درک ضرورت های تاریخی و الزامات ریشه ئی و پایه ئی تری بود که این پیروزی را ضروری می ساخت.

در غیاب درک چنین ضرورت های تاریخی است که تحریف گران اسلامی، می توانند با جایگزین کردن خواست موهوم الهی، به جای آن ها، اذهان ناآگاه و ساده را تحت تأثیر قرار داده، وجود اراده الهی را پشت این پیروزی ها تلقین نمایند.

تکامل نا هماهنگ و ضرورت تعدیل شکاف میان ثروت و فقر

همانطور که گفته شد، سرنگونی این قدرت ها به دست اقوام بدوی حاصل یک ضرورت تاریخی بود که از اجتناب ناپذیری تعدیل ثروت میان پیشرفته ترین بخش های جهان و عقب افتاده ترین آن ها ناشی می شد و خود این ضرورت تاریخی نیز منتج از همین شکاف و نابرابری بود که با از میان بردن نسبی این تفاوت ها، از طریق سرنگونی این قدرت ها، تکامل تاریخ را به مرحله بعد، میسر می ساخت.

تکامل مناطقی که در مراحل بدوی و ماقبل تاریخ به سر می بردند مانند مناطق مرکزی و غربی شبه جزیره عربستان و بعضی مناطق اروپائی محل سکونت ساکسن ها، ژرمن ها، فرانک ها و...، و ورود آنان به عصر تمدن، نتیجه منطقی و از نظر تاریخی ضروری حرکت تاریخ به جلو بود. این امر تنها از طریق سرنگونی قدرت های بزرگ به دست اقوام بدوی و انتقال و جابه جایی ثروت آنان امکان پذیر بود.

خود این قدرت ها که پیدایش شان در اصل، نتیجه مستقیم غارت ملل دیگر و استثمار روز افزون توده های خودی و در نتیجه یکی از عوامل مهم عقب نگه داشته شدن مناطق عقب افتاده جهان بود، نه تنها کمکی به تعدیل این نابرابری نمی کردند، بلکه با حرص و طمع روز افزون شان- که با افزایش ثروت و قدرت شان روز به روز فزونی می یافت- بر دامنه و عمق این شکاف می افزودند و هر روز بیش از گذشته مناطق و مردم فقیر را تحت استثمار و فشار خود قرار داده، به اشتیاق آنان برای دست یابی به ثروت های باد آورده سرزمین های همسایه دامن می زدند. ما این اشتیاق را به عنوان یک آرزوی دیرینه، نه تنها در میان مردم عرب، بلکه در میان اقوام بدوی اروپائی و همه اقوام قدیمی و فقیر دیگر مشاهده می کنیم.

طبیعی است که تمرکز هر چه بیشتر ثروت در دست یک اقلیت آریستوکرات و افزایش شکاف میان ثروت و فقر در سطح جهان، نتایج خاص خود را نیز به همراه می آورد. همان نتایجی که خلاف ظاهر امر، علل واقعی شکست و سرنگونی قدرت های چندین و چند برابر بزرگ تر را به دست اقوام بدوی بی نهایت غیر مجهز و ضعیف تر تشکیل می داد. عللی که ما در تجزیه و تحلیل شکست رومی ها از اقوام بربر شمال و ایرانیان از اقوام بدوی عرب مورد بررسی قرار دادیم: تشدید استثمار و فشار بر روی مردم قلمرو این امپراتوری ها توسط صاحبان قدرت و در نتیجه عدم اشتیاق مردم به دفاع از حکومت خودی در برابر اقوام مهاجم (نمونه روم غربی)، کشمکش های سلطنتی و تفرقه در میان فرماندهان و رهبران بر سر قدرت و جانشینی، فساد دستگاه های دولتی و در نتیجه بی لیاقتی فرماندهان نظامی به سازماندهی مؤثر مردم و نیروهای نظامی در امر جنگ (نمونه ایران)، علت اساسی ضعف و شکست نظامی آن ها را تشکیل می داد.

بالعکس، اشتیاق اقوام بدوی به کسب غنائم جنگی و غارت سرزمین های ثروتمند، روحیه برابری طلبانه، ضد بوروکراتیک و جسورانه باقی مانده از نظام بدوی در میان آن ها، فقدان تضادهای شدید طبقاتی و اختلافات داخلی، اتحاد و تمرکز فرماندهی و از خود گذشتگی در میدان جنگ برای به دست آوردن غنائم جنگی و یا به هر دلیل دیگر، همگی عللی بودند که از خصلت بدوی و فقر و عقب افتادگی تاریخی آنان ناشی می شد.

از این رو می بینیم که چگونه تکامل ناموزون نیروهای مولده و در نتیجه شکاف میان ثروت و فقر و ضرورت تعدیل آن، چه در مقیاس جهانی و چه در درون خود ممالک پیشرفته، نه تنها علت اصلی این تحولات، بلکه عامل واقعی پیروزی اقوام بدوی بر امپراتوری های بزرگ بود.

در نتیجه اگر به عمق مسأله نگریسته شود، آن وقایع به ظاهر اعجاب انگیز و غیر قابل انتظاری که در خلال سقوط بزرگ ترین امپراتوری های جهان به دست اقوام بدوی، در طی دو قرن مزبور رخ داد نه تنها دور از انتظار نبود، بلکه نتیجه منطقی و اجتناب ناپذیر وضع موجود و مبین دینامیرم تاریخ برای تعدیل نا هماهنگی های خود برای به جلوتر رفتن بود. گویی تاریخ در هر مقطع تامل می کند تا کمی از نا هماهنگی های رشدش بکاهد.

واضح است که این تکامل ناهماهنگ ثروت و فقر، یک شبه و صرفاً با پیدایش این امپراتوری ها به وجود نیامده بود بلکه نتیجه تاریخی دورانی بس طولانی تر از آن بود.

در دوران ماقبل تاریخ ناموزونی رشد نیروهای مولده در نقاط مختلف جهان صرفاً نتیجه رشد تکنولوژیک و عامل اساسی تفاوت رشد تکنولوژی، عمدتاً تفاوت شرایط طبیعی بود. اگر در قاره آمریکا، اقوام سرخ پوست هیچ گاه به مرحله دآمداری که نقشی انقلابی در تکامل نیروهای مولده و افزایش ثروت جوامع انسانی داشت نرسیدند به خاطر آن بود که در این بخش از جهان* تا قبل از رسیدن اروپائیان، اثری از گوسفند و گاو و بز و اسب وجود نداشت. در نتیجه، خست طبیعت در این مورد، مانع از رشد تکنولوژی و شکل گیری مالکیت خصوصی و نظام مردسالاری همزمان با قاره های دیگر در این قاره شد.

باید توجه داشت که در نقاط دیگر، پیدایش دآمداری نه تنها موجب افزایش منابع غذایی گوشتی با دوام، فرآورده های لبنی، محصولات پوستی و پشمی از البسه گرفته تا چادر پشمی و تور ماهیگیری نخی و ربسمان و طناب برای کشیدن و جابه جایی اشیاء و اجسام سنگین- که همراه با اهلی کردن اسب، انقلابی در تکامل حمل و نقل و جابه جایی مواد از یک نقطه به نقطه دیگر به وجود آورد- گردید بلکه استفاده از نیروی گاو و کود حیوانی برای شخم زدن و حاصلخیزی خاک نیز نقش بسیار مهمی در تقویت و تکامل کشاورزی و افزایش باروری آن داشت.

در گینه نو نیز وقتی در قرن ۱۶ میلادی، اروپائیان برای اولین بار قدم در آن می گذارند، متوجه می شوند که بومیان این منطقه هنوز با ابزار سنگی و به شیوه ۱۳ هزار سال پیش، یعنی در جنگل ها و از طریق شکار، زندگی می کنند. یکی از دلایل این امر آن بود که این اقوام هنوز به کشت گندم و جو که منبع بزرگی از پروتئین برای اقوام اولیه بوده و در رشد مغزی، افزایش ذخایر غذایی، و افزایش جمعیت و نیروی کار آنان نقش شایانی داشته است، پی نبرده بودند و به جای آن محصول دیگری به نام "ارو" را که فاقد مواد پروتئینی کافی بود و قابل ذخیره کردن نیز نبود، کشت می کرده اند. درحالی که جو و گندم و کشت آن برای اولین بار در خاورمیانه- که بعداً مهد اولین تمدن های بشری و پیشرفته ترین نیروهای مولده در جهان می شود- و سپس در چین کشف می گردد.

کشف مواد غذایی جدید باعث افزایش جمعیت و توسعه تولید، و در نتیجه نیاز به ابزار کار بهتر از یک طرف و تغذیه بهتر و وقت اضافی برای پرداختن به اختراعات و ساخت ابزار بهتر و افزایش بازدهی کار و رشد بیشتر نیروهای مولده از طرف دیگر بوده است.

اگر توجه داشته باشیم که انسان های ساکن در مناطقی مانند قاره آمریکا، استرالیا، گینه نو، و منطقه زیرین* (Subsaharan) در افریقا، تا زمان کشف این مناطق، گندم و جو را نمی شناختند و از ۱۳ نوع از مهمترین حیوان اهلی شده، فقط سه نوع آن در این مناطق بوده و ده نوع از مهمترین آن ها در خاورمیانه و منطقه هلال حاصلخیز

(Fertile Crescent) * وجود داشته است، آن گاه به علت عقب افتادگی اقوام ساکن در این مناطق نسبت به سرزمین های دیگر، و همچنین نقش شرایط طبیعی در تکامل ناموزون در جوامع ماقبل تاریخ پی می بریم.

در همین مناطق پیشرفته، با پیدایش مالکیت خصوصی و امکان انباشت ثروت و پیدایش طبقات و قدرت های سرکوبگر دولتی و سلطنتی در آن ها، امپراتوری ها و قدرتهای غارتگر جدید که برای اولین بار در تاریخ بشری پا به عرصه حیات می گذارند- مانند سومریان، سلسله فرعون مصر، خاندان های سلطنتی در چین و هند، دولت شهرهای یونانی، امپراتوری های روم و ایران (هخامنشی و ساسانی)- که عامل جدیدی در تکامل تاریخ بشری محسوب می شدند. آن ها با غارت ملل ضعیف تر و چپاول اموال آن ها به نفع خود و همچنین از طریق استثمار بخش های وسیع توده اهالی خودی و خراج هائی که از مناطق تحت سلطه خود می گرفتند، به عامل جدیدی در تشدید ناهماهنگی رشد نیروهای مولده در میان جوامع گوناگون، و تشدید شکاف میان ثروت و فقر میان آنها تبدیل شدند. اکنون نه تنها تفاوت رشد تکنولوژیک در مناطق مختلف کره ارض، بلکه استثمار انسان از انسان و جنگ های غارت گرانه و بی وقفه قدرتهای بزرگ نیز که به مشغله روزمره نظام تمدن و امپراتوری های سلطه طلب باستانی ناشی از آن تبدیل شده بود، بر دامنه و عمق این شکاف می افزود.*

بنابراین، تحولاتی که از پی سلطه اقوام بدوی بر دو قدرت بزرگ جهانی در اروپا و خاورمیانه رخ داد، نتیجه چنین روند طولانی رشد ناهماهنگ نیروهای مولده و شکاف میان ثروت و فقر در سطح جهان بود. هرچند در طی این دوره طولانی، جنگ ها و شورش های کوچک و بزرگ دیگری نیز، چه میان قدرت های رقیب و چه میان اقوام بدوی و دولت های متمدن کوچک تر برای جابه جایی و تمرکز ثروت یا تعدیل آن انجام می گرفت، ولی سقوط امپراتوری های روم و ساسانی به دست اقوام بدوی، بی شک از جمله مهم ترین آن ها و اوج این جابه جایی قدرت و تعدیل ثروت بود.

یکی دیگر از مشخصه های این تحول هم این بود که در هر دو مورد مزبور، سقوط امپراتوری های ایران و روم منجر به سلطه چنان نیروهای سیاه مذهبی به جای آن ها شد که در تاریخ بشری بی سابقه بود. سلطه مسیحیت و اسلام، چه در اروپا با آغاز قرون وسطی و سلطه کلیسا و چه در شبه جزیره عربستان و ممالک مفتوحه اسلامی با غلبه اسلام، مبین یک عقب گرد سیاسی و فکری و چیرگی عقب افتاده ترین و کهنه ترین جزم های فکری بر اندیشه و جامعه بشری بود.

از کتاب تاریخ گفته نشده اسلام. نوشته سیامک ستوده پایان

* مناطقی مانند گینه نو، استرالیا، منطقه جنوب صحرای افریقا (Subsaharan) نیز همین وضع را داشتند و در آن ها حیوانات مزبور وجود نداشتند.

* منطقه ای که سراسر جنوب، مرکز و کمی بالاتر در قاره افریقا یعنی مناطق واقع در جنوب صحرای افریقا منهای افریقای جنوبی را می پوشاند.

* مناطق اطراف رود نیل، اردن، دجله و فرات که شامل کشورهای کنونی مصر، بخش هائی از اردن، ساحل غربی، نوار غزه، اسرائیل و لبنان که مهد اولین تمدن ها در تاریخ بوده اند، می شود.

* به نظر می رسد در عصر کنونی نیز، شکاف بی اندازه میان ثروت و فقر در میان کشورهای پیشرفته و عقب افتاده، ناگزیر جامعه جهانی را در آستانه تحولات مشابه و اجتناب ناپذیر دیگری قرار داده است که فرار از آن اجتناب ناپذیر می باشد. چنان که شاید تشنجات بی سابقه موجود در سطح جهان نیز خبر از چنین ضرورتی می دهد. بی شک این که چنین تحولی مانند تحول قبلی منجر به سلطه بربریت و یا بالعکس آزادی بشر گردد، بیش از هر چیز به عملکرد نیروهای فعاله در آن، به خصوص تلاش و آمادگی نیروهای انسان دوست و ترقیخواه بستگی دارد. منشاء این روند جدید را باید انقلاب صنعتی اروپا و دور جدید تحولات تکنولوژیک و انباشت سرمایه ناشی از آن دانست.